



«تجلی عرفان از مناجات ماه شعبان»



# خودفریبی و تسویف

آیت الله محمدی گیلانی

قسمت نهم

چار پایان بارکش برای مؤمنینند \* خودفریبی و تسویف، خودفراموشی، خدا فراموشی \* سینه های آنان، آورد گاه جنگ با صالحان و زبان و دست و اعضایشان، آلات شیطانند، حتی قرآن را با زبان شیطان می خوانند \* نامه این فجّار، جهنم افروز است بخلاف سینه پاکان که مصحف آیات بنیّات است \* عمل قلیل با اخلاص، کثیر است \* بازگشت از تسویف و داستان سید حمیری.

\* موضوع چشمگیر در این فراز، موضوع خودفریبی و تسویف است که از حبّ دنیا تغذیه می شود \* طبع ثانی شدن خودفریبی \* جمله معروفه «حبّ الدنيا رأس کل خطیئه» مقال همه پیمبران علیهم السلام است \* راز هبوط آدمی به جهان طبیعت \* عنایت خداوند متعال در ایجاد علاقه بین آدمی و حیات ارضی \* با بزرک و آرایش زمین به موجودات جمادی و نباتی و حیوانی که فشان دلها گردیده، اکثر اهل زمین از نظر قرآن همانند



لم تغفر لها. الهی لم یزل برک علی فی اقام حیاتی، فبلا تقطع برک عتی فی مماتی. الهی کیف آتس من

«الهی قد جرت علی نفسی فی النظر لها فلها الویل ان

قوله:



حسن نظرک لی بعد مماتی وانت لم تؤتني الا الجمیل  
فی حیاتی. الهی تولی من امری ماأنت أهله وغد  
بفضلک علی مذنب قدغمره جهله»:

«الهی! بر نفس خویش مستم کردم در اینکه برای  
استکمالش به اعتقاد حق و عمل صالح، بیجا مهلتش دادم  
(و به تسویف و خودفریبی گرفتارش نمودم) پس وای  
بحالش اگر او را نیامرزی. الهی، همواره خیر گسترده‌ات  
در ایام حیاتم بر من جریان دارد، این خیر گسترده‌ات را در  
مقامت از من قطع مکن. الهی، چگونه از حسن عنایت بعد  
از مرگ مایوس می شوم در صورتی که این تویی که در  
حیاتم، جز خیر و جمیل به من روانداشتی. الهی، امور را  
آنگونه که شایسته‌ست به انجام رسان و فضل خود را به  
گنجهکاری که غریق امواج جهالت است، بازگردان».

موضوع مهمتی که در این فرازهای از مشاجرات مورد بحث،  
جلب توجه می کند، موضوعی است که فراز: «بجرت علی نفسي فی  
التظلمها» دربر دارد. نظر همانگونه که بمعنی «دیدن و تأمل کردن»  
آمده است، بمعنی «انتظار و مهلت دادن» نیز آمده که همین معنی در  
فقره یاد شده، منظور است و ما آن را مساوی با «تسویف و خودفریبی»  
تفسیر نمودیم که این صفت رذیله، ریشه عریق در «طول امل» دارد.  
و نهایتاً از حب دنیا متغذی می گردد و مولانا الترقی «قلوس سره  
الشریف» در «جامع السعادات» می گوید:

«قدورد ان اکثر اهل التار صاحبهم من سوف، بقولون واحزنانه من سوف»  
(ج ۳- ص ۳۳). - روایت شده که ناله بیشتر اهل جهنم از «سوف»  
(مماطله و بتأخیر انداختن) است و ناله و احزنانه از سوف گفتن و  
مماطله و ظایف سومی دهند.

«سوف» مانند «س» برفعل مضارع داخل می شود و آن را به  
آینده اختصاص می دهد و آینده مستفاد از «سوف» طولانی‌تر از آینده  
مستفاد از «س» است، و بسا افعالی که به آینده موکول می شوند،  
هرگز توفیق انجام آنها بدست نمی آید و از قبیل امانی و آرزوهای  
ناشدنی محسوب می گردند و کشیری از افراد به این بلیه مبتلایند که  
انجام اموری - و خصوصاً امور مربوط به نیکبختی دنیا و آخرت - را به  
آینده موکول می کنند و خود را فریب می دهند بگونه ای که این خود  
فریبی برای آنان «طبع ثانی» می شود و در چنین معیشت سختی  
دست و پا می زنند و چه ضرب المثل عالی است! «فلان یفتات  
السوف». یعنی فلانی غذایش «سوف» گفتن و مماطله کردن است،  
و دائماً «آینده انجام می دهم!» را نشخوار می کند.

### تسویف و طول امل

روشن است که تسویف و به آینده موکول کردن انجام امور،  
لازمه پندار بقاء و گرایش شدید در توابع بقاء از اموال و اهل و اولاد و  
دیگر متعلقات است که این ملزوم را «طول امل» و آرزوی دراز  
می نامند. و چنانکه گفتیم از حب دنیا تغذیه می شود. «حب دنیا  
راس کل خطیئه» که در کافی شریف از امام زین العابدین  
علیه السلام روایت می کند که آن حضرت این تعبیر (حب دنیا راس  
کل خطیئه) را به همه انبیا و علما نسبت می دهند و در یک خیر  
نسبتاً طولانی حسد قایل را که منشأ قتل برادرش هابیل شد، بیان  
فرموده، سپس می فرماید:

«فتشعب من ذلك حب النساء وحب الدنيا وحب الرياسة وحب  
الراحة وحب الكلام وحب العلو و التزوة، فصرن سبع خصال فاجتمعن  
كلهن في حب الدنيا، فقال الانبياء والعلماء بعد معرفة ذلك: حب الدنيا  
راس كل خطیئه، والدنيا دنيا آن: دنيا بلاغ و دنيا ملعونه».

(اصول کافی - ج ۲ - ص ۳۱۷)  
: «از آنچه یاد کردیم (تکبر ابلیس و حرص آدم و حسد قایل) حب نساء و  
حب دنیا و حب ریاست و حب راحت و حب کلام و حب برتری جویی و  
ثروت، نشأت گرفت و مآلاً هفت خصلت شدند که جملگی مندمج در حب  
دنیاوند و بعد از شناخت این واقعیت بوده که انبیا و علما فرمودند: حب دنیا  
مرکز فرماندهی و منشأ همه خطاها و معاصی است؛ البته دوگونه دنیا داریم:  
دنیایی که بلاغ است یعنی بقدر کفایت است و دنیایی که ملعونه و دور از  
رحمت حق تعالی است».

و ناگزیر از تبیین اصلی در این مسئله ایم:

### علاقه بین انسان و مستقرش

عنایت خداوند متعال اقتضای داشته که استکمال انسان و  
وصولش به آخرین درجات سعادتش که لقاء الله تعالی است، بوسیله  
اعتقاد حق و عمل صالح باشد و بدیهی است که این امر،  
تدریجی الحصول و نیازمند به ماده قابل است و بحکم تلازم بین ماده  
و صورت، ناچار ماده مفروض، مضور به صورت جسمانی است و مآلاً  
چنین نشأ ای، دنیا و جهان طبیعی است که علی الدوام، متبدل و  
سیال است و اوصاف و امراضش - بدون استثناء - در همه ابعاد،  
دگرگون و متغیر است و بنابراین، هبوط آدمی به عالم ماده و تدریج و



استقرارش در زمین و بهره‌گیری از متاع دنیوی برای مدتی، یک حقیقت ضروری و لزومی است و همین است معنی آیه کریمه «وَقُلْنَا اِهْبَطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ اِلَىٰ حِينٍ» (آیه ۳۶ از سوره بقره).

و از عنایت خدای تعالی به استكمال آدمی و ایصالش به غایت قُصُوٰی این بوده که برای ایجاد علاقه بین آدمی و مستقرش، آنچنان زمین را با موجودات گوناگون از جماد و نبات و حیوان، زینت و زیبایی بخشید که فتان دل‌های بسی از صاحب‌دلان گردید، و وجد و شیفتگی به جمالش، منشأ فسادها در بحر و بر شد و از سوی دیگر، همین بزرگ و آرایش موهبت شده بزمین بوده که با تسخیر دل‌های بنی آدم، زمین را عمران و آبادی بخشیده و مثجراً اولیاء الله ساخت، و بیشتر از فرزندان آدم برای تأمین این مقصد و عنایت الهی همانند چار پایاتی هستند که شبانه روز در خدمت اولیاء الله تعالی به پارکشی مشغولند و خود نمی‌دانند و دائماً به فکر اختراع و اکتشاف و تکمیل صنایع و تسهیلات معیشت در ابعاد گوناگون زندگی هستند و این بارهای سنگین و طاقت‌فرسا را به دوش فکر و بدن می‌کشند و دریغاً که خود در غفلت غوطه‌ورند و از عنایتی که پروردگار نیل به آن را در امکان‌شان قرار داده یعنی لقاء الله تعالی، بکلی غافلند و در میان این فاعلهای بالتسخیر غفلت‌زده افراد خوش نیت و خوب طبیعتی نیز وجود دارند که ای کاش با این خدمتگذاری تحسین برانگیز بقیه‌ای بهره‌آنان می‌شد، و می‌توانید در این کریمه شریفه، تأمل فرموده و به عرضم گواهی دهید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ لِيَهْمَ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ اُذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (سوره اعراف- ۱۷۶) زیرا این بدفروجهای موصوف را همانند چار پایان باربردار که انتقال جامعه را به‌گردد می‌کشند معرفی فرموده است.

### خودفراموشی معلول خودفراموشی است

باری! این جمال فتان حیات دنیا نه فقط بی اعتقادهای به مبدأ و معاد را فریفته بلکه اکثر پیروان شریعت و معتقدان به مبدأ و معاد را نیز فریفته و از ضراط مستقیم گمراهشان ساخته که یک شاخه از این گمراهی، تسویف در اکتساب توشه واپسین و تحصیل اعتقاد حق و انجام عمل صالح است که همان خودفریبی ملازم با خودفراموشی که معلول خودفراموشی است: «لَسَوْا اللّٰهُ فَاَنْتَ سَاهِمٌ اَنْفُسَهُمْ» (آیه ۱۹ از سوره

حش).

نتیجه این فراموشی، تاریک‌دلی و کوری بصیرت است که ملازم با «معیشت ضنک» است و در «تبلی السرائر»، «اعمی» محشور می‌شود و به پروردگار عزوجل اعتراض می‌کند که من بی‌نا بودم، چرا کور محشورم نمودی؟ پاسخ خود را می‌شنود و به او گفته می‌شود: آن چشم که وسیله بینائی تو در دنیا بوده چشم عاریتی بوده نه آخرتی: «مَنْ اَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمٰی قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيْ اَعْمٰی وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا قَالَ كَذَلِكِ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكِ الْيَوْمَ تُنْسٰی» (آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ از سوره طه).

یعنی چشم داشتنی اما چشم آخربین، نه چشم آخربین، همچنانکه ضیاء و روشنی جهان طبیعت نیز عاریتی است نه ذاتی، زیرا با نور آفتاب استضاء می‌یابد و با «اذا الشمس كورت» به اصل خود که تیرگی است برمی‌گردد و این تیره درونانند که صدورشان آوردگاه جنگ با پاکان و صالحان است و مملو از اتهام و سوءظن و افتراء و لعنت و خیانت و ایذاء و سباب و صدها ملکات موزیه است و پیوسته آتش جهنم الهی بر آن اشراق دارد: «نَارُ اللّٰهِ الْمَوْقُودَةُ الَّتِي تَقْلَعُ عَلٰی الْاَفْئِدَةِ» (سوره مزه- آیه ۶).

و همین است معیشت ضنک که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آنرا به عذاب قبر و برزخ تفسیر فرمودند: «بِسُلْطِ عَلَيْهِ سَعَةٌ وَتَسْمَعُونَ تَنْبِئاً... بِتَفْخُوْنِ فِيْ جَسْمِهِ اِلَىٰ يَوْمِ يَبْعَثُوْنَ».

و اینها مظاهر شیطانند، زبان و دست و چشم و گوش‌شان جملگی آلات شیطانند و حتی تلاوتشان قرآن مجید را به لسان شیطان است. یعنی لسان مضاف به انانیت که حقیقت ابلیس است و در باره اینگونه افراد است آیه: «بَلَّوْنَ السُّتْهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوْهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُوْنَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ» (آل عمران- آیه ۷۸) یعنی برخی از اخبار یهود و ملایان آنها، هوسات نفسانی و هواجس شیطانی را با زبان پستی و شیادی بجای کتاب آسمانی به خورد مردم می‌دهند در صورتی که از کتاب الله نیست. [مورد نزول گرچه اخبار و ملایان آنها است ولی موجب تخصیص به آنها نمی‌شود و مناط که حقیقت شیطانی یعنی «انانیت» است عام است.]

بلی! نامه سیه‌دلان فجار و تبه‌کرداران که محتوایی جز فنون افتراء و انحراف و اباطیل و عداوتها و خصومتها و نظایر اینها ندارد، جهنم افروز است: «اِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِيْ سَجِيْنٍ» (سوره مطففین- آیه ۷).



همین آتش سوزان خاموش ناشدنی است که قرآن، مردم را از آن برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (سوره بقره، آیه ۲۴) یعنی بهراسید از آتشی که فروزیه و آتشگراهِ اش مردم و سنگ است. و لله در الشاعر:

زلفس آتش فَنَسَّاهُ در جَهَنَّم

زوی سوزد همی ابلبس و آدم

### سینه اهل بصیرت

و اما اهل یقظه و بصیرت که از فتنه زینت این عجزه حوله رهیدند، و نظر به نفس و مهلت دادن به آن را خودفریبی آشکار دیدند، و در ریاضت نفس کوشیدند، صدورشان، مصحف آیات بیانات خدای عزوجل گردید: «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» (آیه ۴۹- سوره متکوت):

جانِ پاکان، کُتابِ مَسْطُور است

رق منشور، بیست معمور است

این صدور است که روزان و شبان ملائکه الله تعالی بر آنها نزول می‌نمایند، و صاحبان آنها مختلف الملائکه‌اند و چون علی الدوام صحنه ذکر انبیاء و اولیاء خدای سبحانند، مزار انبیاء و اولیائند، و تجلگاه حق تعالی می‌باشند: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استغفوا نتزل علیهم الملائکه» (آیه ۳۰ از سوره فصلت).

و همین جانهای پاکند که عمل قلیل، بمانند شجره طیبه در بلد طیب، در آنها بالنده زاید الوصف می‌یابد و در خیر مخاطبه خدایتعالی با داود (ع) چنین آمده: «یا داود اسمع متی ولا قول الا حقا، الا ان اولیائی یکتبهم من العمل ما یکفی الطعام من الملح». ای داود از من بشنو که جز حق نمی‌گویم، هان، اولیاء من برای آنان کفایت است از عمل، آن مقداری از نمک که برای غذا کافی است.

و همین است معنای وصیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام: «یا علی اخلص فی العمل بجزک القلیل» و معنای خطاب الله تعالی به موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام: «یا موسی ما ارید به وجهی فکتیر قلیله وما ارید به غیرى فقلیل کثیر» (کتاب روضه وافی- ص ۳۳) و اصل در این روایات و نظائر اینها آیه شریفه: «والبلد الطیب یدخر نباته باذن ربه والذی خبث لا یدخر الا نکدأ» است (آیه ۵۸ از اعراف) و آیه: «مثل الذین ینفقون اموالهم... انبتت سع سابل» و آیه: «کلمة طیبه کشجرة طیبه» و امثال اینها است.

حاصل آنکه مال کار مبتلایان به تسویف و خودفریبی، لحوق به فجار است مگر آنکه الطاف ربانی دستگیرشان گردد که بسا ممکن

است به اولیاء الله تعالی بعد از امداد الهی ملحق شوند.

### سید حمیری

اسماعیل بن محمد حمیری معروف به سید حمیری، شارح الخمر و بدسابقه که به تسویف و خودفریبی دچار بوده، الطاف الهی در یکی از طرق مدینه منوره بهره وی گردید و امام صادق علیه السلام را ملاقات نمود درحالی که ابریقی از خمر همراهش بوده، امام به وی فرمودند: حمیری در ابریقیت چیست؟ عرض کرد: شیر است، فرمودند: از این شیر کمی در کفم بریز، او هم ریخت، ولی ملاحظه کرد که خمر در کف امام شیر گردیده، امام علیه السلام به او فرمودند: امام زمانت کیست؟ عرض کرد: آن کس که خمر را به شیر تبدیل فرمودند. و از امام علیه السلام راجع به امام غایب پرسید، امام صادق علیه السلام فرمودند: امر غیبیت حق است ولی امام غایب امام دوازدهم خواهد بود.

علی ای حال، همین امداد الهی که منشأ یقظه و بیداری او از خودفریبی و تسویف گردید، او را به اولیاء عظام ملحق ساخت و حیات طیبه، بهره او نمود و معات با کرامت نصیب او گردانید اما داستان حیات طیبه اش را می‌توانید به «الغدیر» جلد دوم مراجعه فرمائید که حیاتی است مغبوط و اما مکرمات معاتش را از حسین بن عون می‌شنویم که گفت:

در بیماری موت سید حمیری (علیه الرحمه) به عیادتش رفتم، دیدم در حالت نزع و جان دادن است و گروهی از نصاب دورش بودند. سید مرحوم که میردی صحیح المنظر بود، ناگهان در گونه اش نقطه سیاهی پدید آمد و رفته رفته گسترده می‌شد تا آنکه تمام گونه اش را گرفت، نصاب حالت شادی و شامت گرفتند و شیعیان حاضر در آنجا غمناک شدند. مرحوم سید از بستر مرگش یعنی بغداد، صورتش را متوجه نجف کرد و عرض نمود: «اهکذا یفعل یحیی با امیرالمؤمنین؟! یعنی آیا اینچنین با دوست توای امیرالمؤمنین عمل می‌شود؟! ناگهان از همان مطلق نقطه تیره، نقطه سفید و نورانی طلوع کرد و رفته رفته بر تمام گونه اش مستولی و چهره شریفش نورانی شد و با لبان متبسم شروع به انشاء شعر فرمود و در اشعارش، از مقام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و وجاهتش عندالله سخن گفت، سپس شهادت بر توحید و رسالت و ولایت داد و دیدگان را بست و روحش به ملکوت اعلی پرواز نمود.

ادامه دارد